

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۳۰)

پنج‌شنبه ۰۳-۰۴-۱۴۳۴؛ ۲۶-۱۱-۱۳۹۱؛ ۱۴-۰۲-۲۰۱۳

ادامه فصل حکمت إلهیه در کلمه آدمیه

I.

## 1- متن و ترجمه:

وَلَمَّا أَطَّلَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي سِرِّي عَلَى مَا أُوذِعَ فِي هَذَا الْإِمَامِ الْوَالِدِ الْأَكْبَرِ، جَعَلْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنْهُ مَا حَدَّ لِي لَا مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَسَعُهُ كِتَابٌ وَلَا الْعَالَمُ الْمَوْجُودُ الْآنَ. فَمِمَّا شَهِدْتُهُ بِمَا نُودِعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ كَمَا حَدَّثَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: حِكْمَةٌ إلهِيَّةٌ فِي كَلِمَةٍ آدَمِيَّةٍ، وَهُوَ هَذَا الْبَابُ.

[مؤلف- رضي الله عنه- می‌گوید:] و چون الله- سبحانه و تعالی- آگاه فرمود مرا در سرّ بر آنچه برجا گذاشته است در این امام والد اکبر، در این کتاب قرار دادم از آنچه را برایم تعیین شده بود، نه آنچه را بر آن آگاه شده‌ام، چه آن در نه در کتابی گنجد و نه در عالمی که اینک موجود است. پس، از آنچه شهود کردم، آنچه را در این کتاب برجا می‌گذارم آن گونه است که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- برایم معین فرمود. [و آن] [نگین] حکمت إلهیه است در کلمه آدمیه، که همین باب بود. و ...

وَفَصُّ كُلِّ حِكْمَةٍ الْكَلِمَةُ الَّتِي تُنْسَبُ إِلَيْهَا. فَاقْتَصَرْتُ عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ مِنْ هَذِهِ الْحِكْمِ فِي هَذَا الْكِتَابِ عَلَى حَدِّ مَا ثَبَتَ فِي أَمِّ الْكِتَابِ. فَامْتَثَلْتُ مَا رُسِمَ لِي، وَوَقَفْتُ عِنْدَ مَا حَدَّ لِي، وَ لَوْ رُمْتُ زِيَادَةَ عَلَى ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، فَإِنَّ الْحُضْرَةَ تَمْنَعُ مِنْ ذَلِكَ وَ اللَّهُ الْمُؤَفَّقُ لَا رَبَّ غَيْرَهُ. وَ مِنْ ذَلِكَ:

و فصل (نگین) هر حکمت کلمه‌ای (پیامبری) است که نسبت می‌شود به آن. بسنده کردم بدانچه یاد کرده‌ام از این حکمت‌ها در این کتاب به حدّ آنچه ثبت است در أم کتاب، و به جای آوردن آنچه را برایم ترسیم شده بود، و باز ایستادم در حدی که برایم تعیین شده بود، و اگر فراتر از آن را قصد می‌کردم، توانایی نمی‌داشتم، چه حضرت باز می‌دارد از آن، و خدا توفیق دهنده است، پروردگاری غیر او نیست. و از آن است:

## 2- شرح خوارزمی: حسین خوارزمی در شرح فصوص خود (ص ۱۰۶) چنین آورده است:

وَفَصُّ كُلِّ حِكْمَةٍ الْكَلِمَةُ الَّتِي تُنْسَبُ إِلَيْهَا. فَاقْتَصَرْتُ عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ مِنْ هَذِهِ الْحِكْمِ فِي هَذَا الْكِتَابِ عَلَى حَدِّ مَا ثَبَتَ فِي أَمِّ الْكِتَابِ. فَامْتَثَلْتُ مَا رُسِمَ لِي، وَوَقَفْتُ عِنْدَ مَا حَدَّ لِي، وَ لَوْ رُمْتُ زِيَادَةَ عَلَى ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، فَإِنَّ الْحُضْرَةَ تَمْنَعُ مِنْ ذَلِكَ وَ اللَّهُ الْمُؤَفَّقُ لَا رَبَّ غَيْرَهُ. وَ مِنْ ذَلِكَ:

یعنی محلّ نفوس (نقوش خ) هر حکمت کلمه روح پیغامبری است که آن حکمت بدو منسوب است. پس اقتصار کردم بدان قدر که از حکمتها در این کتاب آوردم بر وفق و اندازه آن چه ثابت شد در أم کتاب، و آن حضرت علمیه است که اصل کتب الهیه اوست.

پس امتثال کردم به آن چه مأمور شدم، و وقوف کردم نزد حدی که اندازه کرده شده است. و اگر زیادت بر این می‌خواستم بدان استطاعت نمی‌یافتم، یعنی اگر چه به عون عنایت الهی مرا احاطه به اسرار نامتناهی حاصل است که مودع است در آدم- علیه السلام- اما چون حرکات و سکناات و اقوال و افعال من به امر حق است، و [به] ارادت اوست، اگر به ارادت نفس خویش خواهم که چیزی بر آن چه او تعیین کرده است زیادت کنم، غیرت الهیه مرا منع می‌کند، و نمی‌گذارد که بر آن اقتدار یابم. آری، بیت:

گر چه داناست نام من لیکن تا نگوید: بدان! نمی‌دانم

و از برای این معنی حضرت پروردگار غیور در مخاطبه حبیب خویش می‌فرماید، "إِنَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" (۳:۱۲۸ آل عمران) (نیست مر تو را از امر چیزی) و "فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ" (۱۳:۴۰ الرّعد) (بر عهده تو فقط رسانیدن است)، "إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ" (۳۵:۲۳ فاطر) (نیستی تو مگر بیم‌کننده). و خدای است توفیق دهنده که غیر او پروردگاری نیست. بیت:

بی‌عنایات حق و خاصان حق  
این همه گفتم و لیک اندر بسیج

گر ملک باشد سیاهستش ورق

بی‌عنایات خدا هیچم هیچ

و الله المرشد، و من ذلك، "فَصُّ حِكْمَةٍ تَقْتَضِي فِي كَلِمَةٍ شَيْئِيَّةٍ"

## II. فص حکمت نَفْتِيَه بر کَلِمَة شِيثي

### 1. متن و ترجمه:

فَصُّ حِكْمَةِ نَفْتِيَه فِي كَلِمَةِ شِيثِيَه

اعْلَمْ أَنَّ الْعَطَايَا وَ الْمَنَحَ الظَّاهِرَةَ فِي الْكُونِ عَلَى أَيْدِي الْعِبَادِ وَ عَلَى غَيْرِ أَيْدِيهِمْ عَلَى قِسْمَيْنِ: مِنْهَا مَا يَكُونُ عَطَايَا ذَاتِيَهً وَ عَطَايَا أَسْمَائِيَهً وَ تَتَمَيَّزُ عِنْدَ أَهْلِ الْأَذْوَابِ، كَمَا أَنَّ مِنْهَا مَا يَكُونُ عَنِ سُؤَالٍ فِي مَعَيَّنٍ وَ عَنِ سُؤَالٍ [فِي] غَيْرِ مَعَيَّنٍ. وَ مِنْهَا مَا لَا يَكُونُ عَنِ سُؤَالٍ سِوَاهُ كَانَتْ الْأَعْطِيَهُ ذَاتِيَهً أَوْ أَسْمَائِيَهً. فَالْمُعَيَّنُ كَمَنْ يَقُولُ يَا رَبِّ اعْطِنِي كَذَا فَيُعَيَّنُ أَمْرًا مَا لَا يُحْطَرُّ لَهُ سِوَاهُ (أ) وَ غَيْرِ الْمُعَيَّنِ كَمَنْ يَقُولُ اعْطِنِي مَا تَعْلَمُ فِيهِ مَصْلَحَتِي - مِنْ غَيْرِ تَعْيِينٍ - لِكُلِّ جُزْءٍ مِنْ ذَاتِي مِنْ لَطِيفٍ وَ كَيْفِيٍّ. وَ السَّائِلُونَ صِنْفَانِ، صَنَفٌ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤَالِ الْإِسْتِعْجَالُ الطَّبِيعِيُّ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ عَجُولًا. وَ الصَّنْفُ الْآخَرُ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤَالِ لِمَا عَلِمَ أَنَّ تَمَّ أَمْرًا عِنْدَ اللَّهِ قَدْ سَبَقَ الْعِلْمَ بِأَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بَعْدَ السُّؤَالِ، فَيَقُولُ: فَلَعَلَّ مَا نَسَأَلُهُ فِيهِ سُبْحَانَهُ يَكُونُ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ، فَسُؤَالُهُ اخْتِبَاطٌ لِمَا هُوَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ مِنَ الْإِيمَانِ: وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مَا يُعْطِيهِ اسْتِعْدَادُهُ فِي الْقَبُولِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ الْمَعْلُومَاتِ الْوُفُوفُ فِي كُلِّ زَمَانٍ قَرَدَ عَلَى اسْتِعْدَادِ الشَّخْصِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ. وَ لَوْ لَا مَا أُعْطَاهُ الْإِسْتِعْدَادُ السُّؤَالُ مَا سَأَلَ. فَغَايَةُ أَهْلِ الْحُضُورِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ هَذَا أَنْ يَعْلَمُوهُ فِي الزَّمَانِ الَّذِي يَكُونُونَ فِيهِ، فَاهْتَمُّ لِحُضُورِهِمْ يَعْلَمُونَ مَا أُعْطَاهُمُ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ أَهْمُ مَا قَبِلُوهُ إِلَّا بِالْإِسْتِعْدَادِ.

فص حکمت نَفْتِيَه بر کَلِمَة شِيثي

بدان که عطایا و بخشش‌های ظاهر در عالم بر دست عباد و بیرون از دست آنها، دو قسم است: از آنهاست عطایای ذاتی و عطایای اسمائی و نزد اهل ادواق تمایز دارند، چنانچه از آنها هستند آنچه از درخواستی است در چیزی معین، و از درخواستی [در چیزی] غیر معین، و از آنهاست آنچه از درخواست نیست، خواه [این انواع درخواست] در عطایای ذاتی باشد یا اسمائی.

2. شرح ابن ترکه: این ترکه می‌گوید که این فص کاشف است از سرّ دمیدن فیض ذاتی و انبساط نفس رحمانی بر قوالب قوالب

به حسب آنها، و آن اولین چیزی است که مترتب است بر مرتبه احدیت جمعی.

و نیز در شرح فصوص خود (جلد ۱، ص ۱۶۷) می‌گوید:

[فص حکمت نَفْتِيَه بر کَلِمَة شِيثي]

و وجه اختصاص این حکمت به شیت این است که آن کاشف و جوه امتیاز قوالب قوالب است به حسب آنچه طلب می‌کنند آن را زبان‌های استعدادات‌شان، از عطایا حقائق شهودی و عوارف معارف وجودی، و آن اولین چیزی است که متولد می‌شود از والد اکبر.

و نیز شیت "هبة الله" است در لغت، و آن همان است که گشوده می‌شود با آن ابواب خزائن کمالات- شهودی باشند یا وجودی. و در اینجا تلویحی است به رقوم، و آن دو حرف "ش ث" است، که استکمال یافته‌اند در آن دو سائر کمالات شهودی و ثبوتی، اشتمال دارد بر آنها "شیت"، و آن کلمه جامع خصوصیات بنی آدم است، فاصل احکام امتیازی آنها، حاصل از نفت (دم) وجودی و نفس رحمانی، و برای همین، در این فصّ بیان کرد امر دو خاتم را، و کشاند کلام در آن را به کسی که ختم می‌شود با او باب این نوع از ظهور- و غافل مباش از دو عقد (?) نیز. ...

3- شرح خوارزمی: حسین خوارزمی در شرح فصوص خود (ص ۱۱۰- ۱۰۶) چنین آورده است:

"نفت" در لغت آهسته در دمیدن است، و اینجا عبارت است از القای حق علوم و هیبه و عطایای الهیه را در دل این نبی. قال رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "فِي الْحَدِيثِ، "إِنَّ رُوحَ الْفُؤَادِ نَفَثَ فِي رُوعِي: إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رَزَقَهَا. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ".

و معنی "شیت" در لغت عبرانی "هبة الله" است. و چون آدم- علیه السلام- تعیین اول اجمالی بود و مرتبه او مشتمل بر جمیع مراتب عالم، و حضرت سبحانی خواست که تبیین و تفصیل کند آن اجمال را بحسب نفس رحمانی که عبارت است از انبساط وجود بر اعیان ثابته از حضرت وهاب و جواد که بر این دو متفرّع است مبدی و خالق، و مبدئیت و موجدیت بعد از مرتبه الهیت است. و این مرتبه حاصل نمی‌شود مگر به نفت رحمانی در وجود اعیانی، تا ظاهر باشد چنانکه باطن بود. لا جرم شیخ حکمت نَفْتِيَه را بعد حکمت الهیه آورد، و آن را تخصیص کرد به کلمه "شیشیه" که بعد از تعیین اولی و مظهر تجلی وجودی است. پس اسم او مطابق مسماش آمد.

و چون تعیین او بحسب فیض وجودی و منحت وهبی است، شیخ- قدس الله سره- شروع کرد در تحقیق عطایا و بیان اقسام آن، و فرمود:

اعْلَمْ أَنَّ الْعَطَايَا وَ الْمَنَحَ الظَّاهِرَةَ فِي الْكُونِ عَلَى أَيْدِي الْعِبَادِ وَ عَلَى غَيْرِ أَيْدِيهِمْ عَلَى قِسْمَيْنِ: مِنْهَا مَا يَكُونُ عَطَايَا ذَاتِيَهً وَ عَطَايَا أَسْمَائِيَهً وَ تَتَمَيَّزُ عِنْدَ أَهْلِ الْأَذْوَابِ.

یعنی: عطایا و منح ظاهره در کون و حاصله در وجود خارجی بر دست عباد یعنی به واسطه ایشان، چون علم حاصل متعلم و مرید را از معلم و شیخ، و چون عرفان حاصل مر کاملان را از انبیا و ارواح ایشان، و بر غیر دست عباد، چون علم حاصل متعلم و مرید را از باطن ایشان بی تعلیم معلم و ارشاد شیخ، منقسم می‌شود بر دو قسم که آن عطایای ذاتیه است و عطایای اسمائیه.

و مراد از عطایای ذاتیه آنست که مبدأ او ذات باشد بی آن که اعتبار کرده شود به او صفتی از صفات، اگر چه حصول آن عطایا از ذات بی‌واسطه اسماء و صفات نتواند بود، از آن که تجلی نمی‌کند ذات حق- سبحانه و تعالی- بر موجودات مگر از ورای حجابی از حجب اسماء و صفات. و مراد از عطایای اسمائیه آنست که مبدأ او صفتی باشد از صفات، از حیثیت تعین و امتیازش از ذات.

و عطایای ذاتیه را مراتب است: اول فیض اقدس است که فایض می‌شود از ذات حق هم بر ذاتش، و حاصل می‌گردد از او اعیان و استعداداتش. و دوم آن که فایض می‌شود بر طبایع کلیه خارجیّه از این اعیان.

و سیوم آن که فایض می‌شود از آن طبایع بر اشخاص موجوده بحسب مراتب ایشان. و این عطایای ذاتی همیشه احدی النعت است کقوله تعالی، "و ما أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَهْوَةٍ". و بحسب اسماء و صفات و مظاهر و قوالب آن متکثر و متعدّد است. و عطایای اسمائیه بخلاف اینست چه صادر از اسم رحیم را مضاد آنست یا صادر از اسم منتقم از برای تقید هر يك به مرتبه معینّه. و مصدر عطای ذاتی از روی اسماء اسم "الله" است و "رحمن" و "رب" و غیر آن از اسماء ذات، چنانکه بیان کرده آمد در مقدمات.

و اهل کشف و شهود در میان دو عطا ادراک فرق می‌کنند در حال حصول فیض و تجلی، و منبع فیضان هر يك را به میزان خاصی که ایشان را از کشف حاصل است در می‌یابند.

و مراد از اهل ذوق آن طایفه‌اند که حکم تجلیات از مقام روح و قلب نازل می‌شود به مقام نفس و قوای ایشان، که گویا آن را به حس ادراک می‌کنند و به ذوق در می‌یابند، بلکه آثار آن لایح می‌شود از وجوه ایشان. قال الله تعالی، "تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ". و این مقام کمال و افراد است، و حق- سبحانه و تعالی- تجلی نمی‌کند به اسماء ذاتیه مگر بر ایشان. و از آثار تجلیات که بر چهره ایشان واضح و پیدا، و از انوار اشراق که بر سیمای ایشان لایح و هویداست، دیده نظاره کنان خیره گردد تا آن کاملان گویند، بیت:

چه خیره می‌نگری در رخ من ای دانا	مگر که در رخم است آیتی از آن سودا
مگر که بر رخ من داغ عشق می‌بینی	میان داغ نیشته که "تَحْنُ نَزْلُنَا"
بحق این دل ویران و حسن معمورت	خوش است گنج خیالش در این خزانه ما

كَمَا أَنَّ مِنْهَا مَا يَكُونُ عَنْ سُؤْلِ فِي مَعْنَى وَعَنْ سُؤْلِ [فِي] غَيْرِ مَعْنَى.

انقسام عطایای ذاتیه و اسمائیه را که صادر از جهت فاعل است، تشبیه می‌کند به انقسام آن به قسمین، از جهت قابل که یکی از این دو قسم آنست که به سؤال لفظی و طلب ظاهری بنده باشد. و طلب امری معین کند چون طلب علم و یقین یا تعیین مطلوب نکند، و گوید: "اللهم أعطني ما فيه مصلحتي فإنك أعلم بحالي ما فيه صلاحي". یعنی خداوندا مرا آن ده که آن به، چون صفت تو "إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ" است درک مراد در ترك تعیین مراد است. بیت:

تا دل ز مراد خویش برداشته‌ام	سر بر فلک نهم بر افراشته‌ام
چون مصلحت مرا تو به می‌دانی	من مصلحت خود به تو بگذاشته‌ام

و مِنْهَا مَا لَا يَكُونُ عَنْ سُؤْلِ و قسم دوم آن که به سؤال لفظی نباشد، اگر چه بر زبان حال و استعداد از سؤال چاره نیست.

سَوَاءٌ كَانَتْ الْأَعْطِيَةُ ذَاتِيَّةً أَوْ اسْمَائِيَّةً. یعنی: خواه عطایای ذاتیه باشد و خواه اسمائیه.

فَالْمُعَيَّنُ كَمَنْ يَقُولُ يَا رَبِّ أَعْطِنِي كَذَا فَيَعِيَّنُ أَمْرًا مَا لَا يَحْطُرُ لَهُ سِوَاهُ (أ) وَ غَيْرِ الْمُعَيَّنِ كَمَنْ يَقُولُ أَعْطِنِي مَا تَعْلَمُ فِيهِ مَصْلَحَتِي - مِنْ غَيْرِ تَعْيِينٍ - لِكُلِّ جُزْءٍ مِنْ ذَاتِي مِنْ لَطِيفٍ وَ كَثِيفٍ.

پس معین چون سؤال آن کس که تعیین مراد کند، و سر عرفان و نور ایقان خواهد، و غیر آن به خاطرش خطور نکند، لا جرم عطا به قدر سؤال باید نه به اندازه بخشش بی‌غایت ذوالجلال که آن معبر است به "ما لا عین رأته و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر".

و غیر معین چون سؤال آن عارف که دل از تصرف و تعیین مراد برداشته باشد، و کار مصلحت خویش به کارساز گذاشته، و گوید: از تو آن می‌خواهم که تو دانی که مصلحت من در آن است، بی‌آنکه تعیین کنم مطلوبی را از برای هر جزوی از ذات خود که آن جزئی لطیف باشد چون روح و قلب و عقل و قوای آن، یا کثیف چون اعضا و قوای بدنیه. چنانکه رسول- علیه السلام- در باب تعیین مراد فرمود، "اللهم اجعلني في قلبی نورا و في سمعی نورا و في بصری نورا". حضرت حبیب از برای تعلیم طالبان طلب نتیجه قرب نوافل می‌کند که نور و بینایی و دانایی دل او حق باشد تا تواند گفت، بیت:

ای آن که توئی حیات جان جانم

در وصف تو گر چه عاجز و حیرانم

بینایی چشم من توئی می‌بینم

دانایی عقل من توئی می‌دانم

وَ السَّائِلُونَ صُنْفَانِ، صُنْفٌ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤَالِ الْإِسْتِعْجَالُ الطَّبِيعِيُّ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ عَجُولًا. یعنی: خواهندگان به زبان قال به طریق سؤال دو گروه‌اند: یکی آن که استعجال طبیعی او را بر آن داشته باشد که طلب کمال از حضرت منان پیش از حصول آن کند، چه تعجیل در خلقت انسان جبلی است. كما قال تعالى، "كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا".

وَ الصَّنْفُ الْآخَرُ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤَالِ لِمَا عَلِمَ أَنَّ تَمَّ أُمُورًا عِنْدَ اللَّهِ قَدْ سَبَقَ الْعِلْمُ بِأَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بَعْدَ السُّؤَالِ، فَيَقُولُ: فَلَعَلَّ مَا نَسَأَلُهُ فِيهِ سُبْحَانَهُ فَسُؤَالُهُ اخْتِطَاطٌ لِمَا هُوَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ مِنَ الْإِيمَانِ.

یعنی: صنف دیگر آنست که باعث سؤال اطلاع اوست بر آن که بعضی مطالب و مرادات و مآرب و حاجات از آن قبیل است که انجام و اسعافش از حضرت ایزد متعال مشروط است به دعا و سؤال. لا جرم می‌گوید: شاید که مطلوب من از قبیل مشروط به سؤال و دعا باشد. پس از برای احتیاط، اختیار سؤال می‌کند.

وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مَا يُعْطِيهِ اسْتِعْدَادُهُ فِي الْقُبُولِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَعْمَاضِ الْمَعْلُومَاتِ الْوُقُوفُ فِي كُلِّ زَمَانٍ فَرَدَّ عَلَى اسْتِعْدَادِ الشَّخْصِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ.

یعنی: خواهنده نمی‌داند که در علم ذو الجلال چه کمال از برای او متعین است، و هم نمی‌داند که در هر وقتی از اوقات استعداد او حصول کدام جزوی می‌کند از جزئیات، از آن که اغمض معلومات اطلاع است در هر زمانی معین بر استعداد شخص در این زمان، چه اطلاع بر این موقوف است بر وقوف به جمیع آن چه در علم باری تعالی است یا در کتب، که آن کتب نسخه‌های علم اوست. چون عقل اول که لوح محفوظ است، و نفس کلیه که کتاب مبین است، و نفس منطبعه که کتاب محو و اثبات است، و آلا اطلاع ممکن نیست. كما قال تعالى، "وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ عَدًّا".

وَ لَوْ لَا مَا أَعْطَاهُ الْإِسْتِعْدَادُ السُّؤَالَ مَا سَأَلَ

یعنی: اگر چنانچه استعداد او اقتضای سؤال نکردی، مسألت ننمودی، چه هر چه بر بنده جاری می‌شود در هر وقتی از اوقات از جمله مقتضیات استعداد اوست. پس سؤال او نیز ناشی از استعداد او باشد.

فَعَايَهُ أَهْلُ الْخُصُورِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ هَذَا أَنْ يَعْلَمُوهُ فِي الزَّمَانِ الَّذِي يَكُونُونَ فِيهِ، فَإِنَّهُمْ لِحُضُورِهِمْ يَعْلَمُونَ مَا أَعْطَاهُمُ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ أَهْمٌ مَا قَبْلَهُ إِلَّا بِالْإِسْتِعْدَادِ. پس غایت اهل حضور و مراقبه که استعداد خود را در هر زمانی از ازمنه نمی‌داند، آنست که آن چه در زمان حاضر بر ایشان طاری شود دریابند و به حضور خود بدانند که بحسب استعداد در این زمان حق- سبحانه و تعالی- ایشان را از احوال چه عطا خواهد داد، و ادراك این معنی نیز کنند که قبول این میسر نمی‌شود مگر به واسطه استعداد. آری، به استعداد یابد هر که زان شه چیزکی یابد نه اندر بدو فطرت پیش از این کان التي طينا